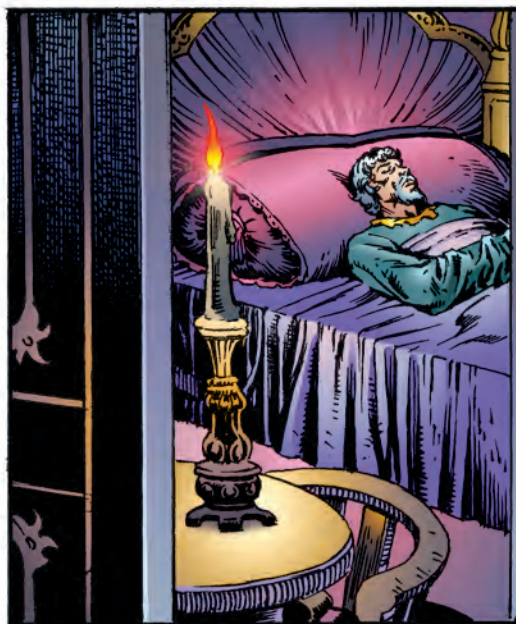


سلمان





همسرتون
یعنی پادشاه فیلی پیر
شدند.

فتی با
این همه پتو و لاف
هم نمی توانیم گرم
نگهشون داریم.

کار دیگه ای
میشه برای پادشاه
انجام داد؟



افرادی رو به همه ی پای
کشور فرستادیم تا به دنبال
دختر زیبا و چوونی بگردن تا
پادشاه رو خدمت کنه.
ما تمام تلاشمون
رو می کنیم تا در این
روزهای آخر پادشاه
نهایت آرامش و راحتی
رو داشته باشن.



دختری به نام ایشتک از شهر شونم برای خدمت
پادشاه پیدا کردند. تا کفر پادشاه بخوابد و او را گرم کند.

ولی پادشاه رابطه ای با او را دختر برقرار نکرد.



در درسی در راه بود...



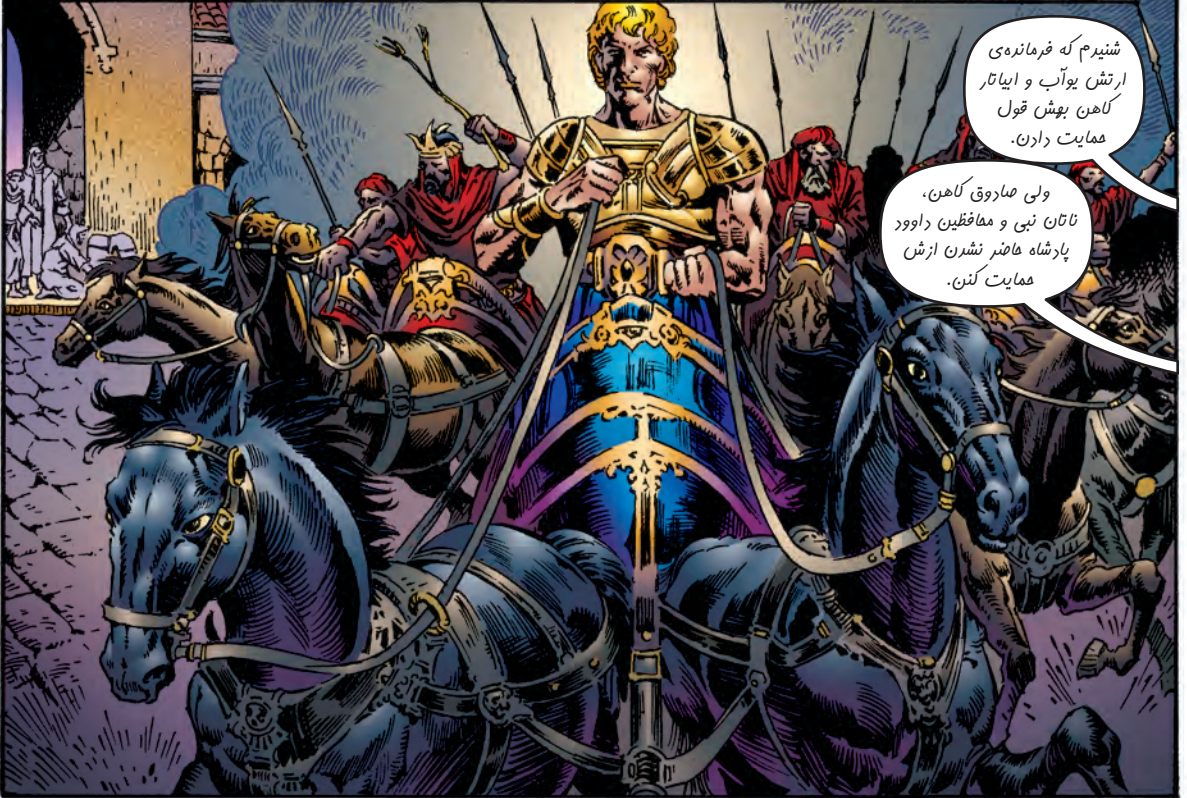
ظاهر قطنایا
اینطور نشون می ده که
می تونه به چیزی که می خواد
برسه.

اردونیا بعد
از مرگ ابشالوم پسر ارشیر
پادشاه به حساب می یار و فکر
می کنه می تونه خودشو جانشین
پادشاه کنه.



اردونیا فیلی
لوس و افلاکمره و آرزوی
پادشاه شدن به سرش زده.
پادشاه هیچ وقت اونطور که باید
اونو تربیت نکرده.

اما حالا
جایگاه پدرش یعنی
پادشاهی رو می خواد.



شنیدم که فرماندهی
ارتش یوآب و ایاتار
کاهن بخش قول
حمایت دارن.

ولی صادوق کاهن،
ناتان نبی و محافظین داوود
پادشاه حاضر نشدن ازش
حمایت کنن.



اردونیا پسر
پادشاه از همسرشان شهیت،
برون اطلاع سرورمان داوود خودش
رو پادشاه اعلام کرده.
فقط یک راه هست
که می‌تونین چون خودتون و
پسرتون، سلیمان، رو نجات
بدین.



پانوی من!
ناتان نبی درخواست دارند
که با شما صحبت کنند.
بگویند
دافل شوند.



ناتان نبی
تقاضای صحبت با
پادشاه رو داره.

اجازه داره ...
بکین بیار دافل.



پیشنهاد می‌کنم
که پیش پادشاه برین
و این سؤال رو بپرسین.
«مگر به من قول ندراده بودید
که سلیمان بعد از شما پادشاه
شود؟ پس چرا حالا اردونیا
خودش رو پادشاه معرفی
کرده؟»
بعد من وارد
می‌شم و حرف شما رو
تایید می‌کنم.



اردونیا تعداد زیادی گوسفند
و گاو قربانی کرده. یواآب،
فرماندهی ارتش هم از اون
پشتیبانی می‌کنه.
اگر تفت پادشاهی
رو تصاحب کنه، چون من
و پسرتان، سلیمان، در خطر
فواهر بود.

حرف‌های بتشیع
حقیقت داره. آیا این
تصمیمی هستش که پادشاه
برون مشورت با فادمین
خودتون گرفتین؟



به فراوند
زنه که من را همیشه از
تمام مشکلات پیروز بیرون آورده
سوگند می‌خورم که پسرش سلیمان
بعد از من پادشاه می‌شود.

سرورم
داوود پادشاه به
سلامت باد!



بنیاهو، فرماندهی محافظان
را به همراه صادق کاهن
پسرم سلیمان را
روی قاطر من بنشانید
و با فرمهی دربار با
خودتان ببرید.



«ستور
برهیدر فرمه شیپور
بز نند و فریار کنند:
«زنه بار سلیمان
پادشاه!»



آمین! باشد که فرا هم
این امر را تأیید کنند.

باشد که فراوند سلطنت
سلیمان را حتی از پدرش
هم بزرگتر کند.



شما همراه
او بروید و او بر تفت من
فواهد نشست و به جای من
سلطنت فواهد کرد.



باشد که پادشاهی پسر داوود
لیریز از برگت فدای متعال باشد.



زننه یار
سلیمان پادشاه!

باشد که
پادشاهی سلیمان
به عظمت پادشاهی
پدرش باشد!



زمین از صدای جشن و پایکوبی می لرزید.



همین الآن روی
قاطر پادشاه نشسته ... این
صدای هم که می شنوی صدای
جشن و شادی مردم شهره.



مرد شایسته ای مثل تو
مهما فیر فویی برام داره.

اینطور
نیست، فرمانده یوآب.
داوود پادشاه پسرش سلیمان
رو پادشاه اعلام کرده.

در جمع همراهانش صدوق
کاهن، تاتان نبی و بنیاهو و
معاظنین پادشاه هم هستن.

سلیمان روی تخت سلطنت نشسته بود و تمام درباریان
برای ادای احترام و تبریک پیش او می‌رفتند.



به من رحم کن ...
من در فیمه‌ی فراوندم.



بقره با اردونیا
دیره نشیمن!

بقره برم
به فیمه‌ی مقزس و
شاخ‌های قربانگاه رو بگیرم
تا بوم، رحم کنه.

وگرنه
فیانت به حساب میار.
باید فرار کنیم!



می‌توانی
به فاندات بروی.



شاهزاده
درخواست رحم و
بخشش دارد.

اگر قبول وفاداری
بدهد، یک تار مو از
سرش کم نمی‌شود.



دیکه وقتش رسیده که به راهی بروم که همه‌ی انسان‌ها فوهند رفت... ولی خوب به مرفوایم کوش کن.

مردانگی داشته باش و از قوانین پیروی کن. به فرامین و احکام خداوند عمل کن تا در تمام عمرت کامیاب باشی.



شمعی رو فراموش نکن. او بدترین فحش‌ها رو به من دار ولی من از او گزاشتم. ولی تو... کاری کن که با موهای سفید غرق به فون به کور برود.



می‌دانی که یوآب با کشتن دو نفر از فرمانده‌های اسرافیل، چه ضربتی بزرگی به من زد. با حکمت با او برخورد کن ولی نگذار با آرامش به کور برود. ولی با پسران من مهربان باش... زمانی که از دست برادرت ایشالوم فرار می‌کردم، او خیلی به من کمک کرد.



داوود چهل سال بر اسرائیل سلطنت کرد- هفت سال در حبرون و سی و سه سال در اورشلیم.

او همیشه دنبال انجام اراده‌ی فرا بود.

ما باید به تصمیم داوود برای موفقیت سلیمان اعتماد کنیم.



برای
آشتی اومدی؟

همینطوره - ولی
می فوام چیزی بگم.

می دونی که سلطنت حق
من بود ولی همه چیز تغییر کرد و
خداوند سلطنت رو به برادرم
داد.



می دونی که من
هیچ وقت به شما نه
نمی گم.

من فقط
یک فواهنش ازت
دارم و لطفاً درخواستم
را رد نکن.

مادر بیا و روی این تفتی
که برای مادر پادشاه آوردم
بنشین.

برادرت
ادونیا... درخواست داره با
اییشک ازدواج کنه.



من فقط یک درخواست
دارم - امیدوارم
ردش نکنین.
اجازه بدین با اییشک
که روزهای آخر عمر پادشاه
ازش مراقبت می کرد،
ازدواج کنم.

من
با سلیمان صحبت
می کنم بینم اون
چی میله.



آآآخ



قسم به
فرای زتره که سلطنت من رو
روی این تفت استوار کرده...
ادونیا به قاطر این درخواست فواهد فرد.
بنیاهو! او سزای این درخواستی را که
کرده باید با جانش بدهد.



پادشاه دستور داده
بیرون ییای!

نه، من همین
جا می‌میرم.



با اینکه طرفدار برادرم بودی ولی تو را
نمی‌کشم چون صندوق عهد رو عمل کردی و در
سختی‌ها همراه پدرم بودی.

به مزرعات در
عناوتت برگرد.

یوآب را
پیش من بیاورید.



اگر از وادی
قدرون رد بشی
فواهی مرد.

تو به پدر من توهین کردی
ولی من از تو می‌گذرم
البته تا زمانی که اینجا تو
اورشلم باشی.

هر چه
سرورم دستور
پرهیز.



باشه، چیزی که
می‌خواه رو بگو
برین.
بکشش تا فون
بی‌کناهایی که این مرد ریفته
از گردن من و قائدان پدرم
برداشته شود.

اکنون شمی را
بیاورید.



سه سال بعد...

فیر رسیده که شمی
از نزدیکان شانول، برای
پیدا کردن برده‌هایش به
جت رفته.

همونطور
که فراوان گفته است، نسل
شانول از بین فوادر رفت و تاج و
تفت داوود تا ابر استوار فوادر شد.
او را بکشید.

سلیمان با دختر فرعون ازدواج کرد
و او را به شهر داوود آورد. *

در شهر جبعون که فاصله‌ی زیادی با اورشلیم
نداشت، مشهورترین قربانگاه قرار داشت. جایی که
خیمه‌ی موسی و قربانگاه برنری در آنجا بود.

در جبعون، سلیمان هزار قربانی سوختن
تقدیم خواند کرد.

*۱- این فرعون به احتمال
زیاد سیامون، حاکم بیست و یکمین
سلسله‌ی پادشاهی بوده. این مسئله
جایگاه سیاسی سلیمان رو در دنیای
آن زمان نشان می‌دهد.

و بعد خدا در رویا با او
صحبت کرد.

می‌توانی
هر چه می‌خواهی از من
درخواست کنی تا به تو
بدهم.

تو مرا با
ویدی که جوان هستم
یانشین پدرم داوود کردی.

به من حکمت بده تا بتوانم
بر قوم تو به فویدی حکومت کنم و
فرق بین خوب و بد را تشفیص
برهم. *

و خدا از این
درخواست خشنود شد.

*۲- سلیمان در این زمان تقریباً ۲۱ سال داشت.



به خاطر اینکه برای حکومت بر قوم من، حکمت درخواست کردی و عمر طولانی و ثروت یا شکست دشمنان را نخواستی، چیزی را که خواستی به تو می‌دهم.

به تو حکمت می‌دهم که هیچ کس هرگز نداشته و نخواهد داشت.

همچنین، آنچه را هم که درخواست نکرده‌ای به تو خواهم داد، ثروت و احترام! تا زنده هستی هیچ کس در تمام دنیا مانند تو ثروتمند و مشهور نخواهد بود.

اگر از من پیروی کنی و مثل پدرت داوود مطیع قوانین من باشی عمری طولانی به تو خواهم داد.



و هتئ سلیمان از خواب بیدار شد متوجه شد که این روایح از جانب خدا بوده.

سلیمان به اورشلیم برگشت و قربانی‌ها را سوختن تقدیم خواند کرد.

و برای تمام درباریان جشن بزرگ برپا کرد.

حکمت سلیمان خلیف زود توسط دو خادم مورد
آزمایش قرار گرفت.

این زن با
من در یک خانه زندگی
می‌کند و سه روز بعد از من
زایمان کرده است.

نیمه شب
روی بقیه‌ی خودش غلط
می‌زند و بچه را هفت می‌کند، بعد وقتی
من خواب بودم بقیه‌ی مرده خودش
رو با بقیه‌ی من عوض کرده.

این دروغه!

بقیه‌ی مرده
پسر اونه.

نه ...
وقتی هوا روشن شد
متوجه شدم که این اصلاً
پسر من نیست.

پسرت
دیشب مرده.
بالافره باید قبول
کنی.

پس... بزارین مثلث رو
روشن کنیم. هر دوی شما ازعا
می‌کنید که این بقیه‌ی زنده مال
شماس و بقیه‌ی مرده پسر دیگری
است.

جواب شما پیش
من است، یک شمشیر
بیاورید.



بچه را دو
قسمت کنید و به
هر کدام نصف بچه را
برهید.



بچه را
به زنی برهید که
فواهان زنده بودنش
هست، مادر واقعیش
اوست.



این بچه نه مال
منه نه مال تو- بچه
را نصف کنید!

نه سرورم!
بچه رو به او برهید...
بچه را نکشید!!



شنیدی چی
شهره؟ سلیمان پادشاه برای
حل دعوا دستور داده به بچه
رو دو قسمت کنن.

ولی این دستور
حقیقت رو روشن کرد.

کی تا حالا
همچین چیزی شنیده! واقعا که
فراروند به پادشاه پدر ما حکمت
عظیمی داده.

آوازه‌ی حکمت عظیم سلیمان در سراسر کشور پیچید.

در زمان حکومت سلیمان هر دوازده قبیله‌ی اسرائیل با هم در اتحاد بودند.

سلیمان فرمانده‌ی ارتش، گاهرج، منسج‌ها و بایگان‌ها،
سرپرست خدمتکاران کاخ، فرماندارها و سرپرست کارگران اجباری را مشخص کرد.

او همچنین دوازده استاندار برای اسرائیل معین کرد که هر کدام یک
ماه از سال را مسئول تهیه غذا و تدارکات دربار پادشاه بودند.





تا زمانی که سلیمان مطیع و پیرو خداوند بود
اسرائیل در اتحاد، رفاه، صلح و آرامش به سر می برد.

هر روز اسب‌دارها ۵۸ پیمانہ آرڈ کنند و
۳۷۵ پیمانہ آرڈ بغور آمادہ می‌کردند.



دربار پادشاه و درباریان، هر روز سب عذر گو،
صد عذر کوشیدند و بزیم همراه حیوانات دیگر صحرای مثل
آهو و گوزان و پرندہ می‌خوردند.

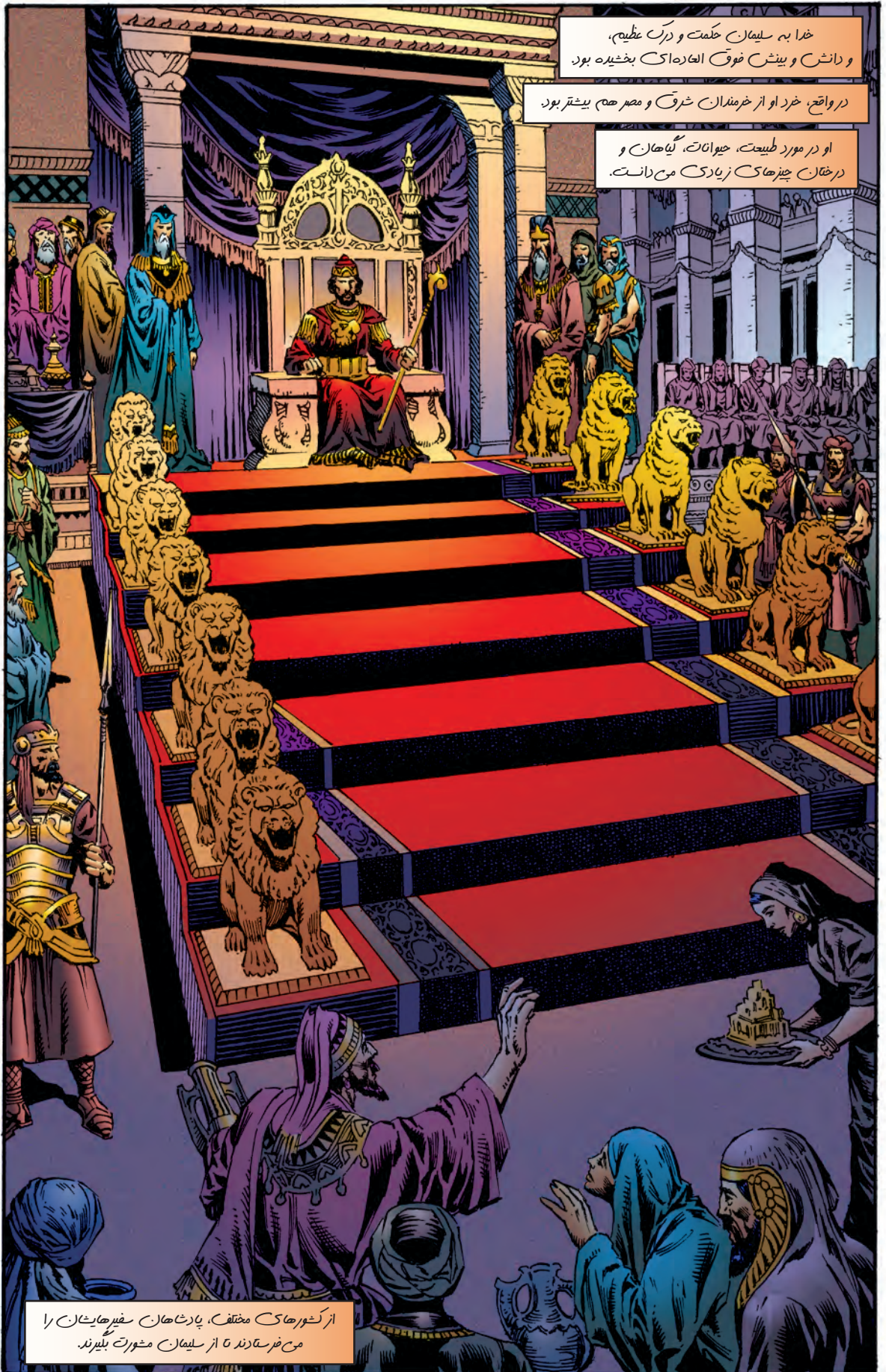
اصطبل دربار دوازده هزار اسب و چهار هزار ارابه داشت.



خدا به سلیمان حکمت و درک عظیم،
و دانش و بینش فوق العاده‌ای بخشیده بود.

در واقع، خرد او از خرمندان شرق و مصر هم بیشتر بود.

او در مورد طبیعت، حیوانات، گیاهان و
درختان چیزهای زیادی می‌دانست.



از کشورهای مختلف، پادشاهان سفیرهایشان را
من فرستادند تا از سلیمان مشورت بگیرند.

امثال سلیمان

سلیمان نویسنده‌ی سه هزار مَثَل و پنج سرود نیز می‌باشد.

کلمه‌ی مَثَل به معنی «مانند» هم می‌باشد.

مَثَل‌ها برای این طراحی شدند که امور روزمره و معمولی را با واقعیت‌ها و حقایق مقایسه کنند.

ترس از خداوند، ابتدای حکمت است.
اگر مردم احمق تو جوی به آن
نمی‌نمایند و علم را رد می‌کنند.

مَثَل‌ها بیانیه‌های ساده و اخلاقی‌ای هستند که واقعیت‌های بنیادی زندگی را تعلیم می‌دهند.

موضوع امثال مقایسه‌ی بین حکمت و حماقت است.

آنها برای انتقال حقیقت از نسل به نسل بعد مورد استفاده قرار می‌گیرند.

سلیمان پادشاه از فصل ۱:۱۶ - ۲۲ را نوشته و مؤلف «تفسار حکیمان» در فصل‌های آخر کتاب امثال نیز می‌باشد.



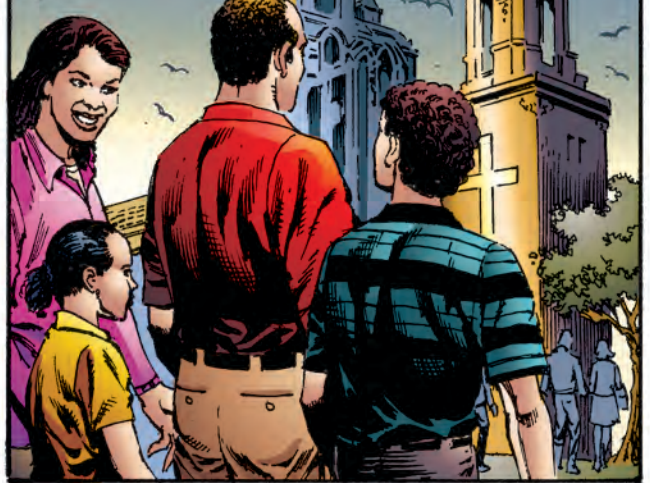
همچنین شاید او لمونیل در باب ۳۱ هم باشد.

در کتاب امثال در مورد شخصیت خرا و صفات چیزهای زیاری یاد می‌گیریم.

کتاب امثال افراد دارای کاربرد یکسانی برای همه نیست ولی اصول کلی‌ای را بیان می‌کند که عادلان با رعایت این اصول، زندگی طولانی‌تر و موفق‌تری خواهند داشت و از نیلویی خراوند لذت خواهند برد... در مقابل احمقان در نهایت از سرافندگی و مرگ رنج خواهند برد.



امثال رابطه‌ی انسان با خدا، رابطه‌ی انسان با خودش و شخصیتش، و رابطه‌ی انسان با دیگران را شرح می‌دهد.



مشارف، سلیمان اجازه دارد تا زنانش او رو به سمت خرایان بپاکن باشند. کتاب امثال پیش از این که قلب سلیمان از خدا دور شود نوشته شده است.

برخی از گفته‌های کتب امثال شامل اینهاست.

چگونه شخصی می‌تواند حکمت بدست بیاورد؟ اولین گام اعتقاد و احترام به خداست.

فقط احصایان تعلیم خدا را رد می‌کنند. به حرف‌های پدر و مادر خود گوش دهید. چیزهایی که از آنها می‌آموزید برای شما عزت و احترام می‌آورند.



به حرف گفته‌اران و دزدان که شما را تشویق می‌کنند در کمین دیگاران باشید. گوش ندهید.

مایکل!

بیا با هم برویم و
یه پول درست حسابی به
جیب بزنیم.

آنها برای
جان‌های
خودشان راهی
پنهان می‌کنند و من
در تاریکی در انتظار
ایشان خواهم بود.



مردم نادان که حکمت را قبول
نمی‌کنند نابود می‌شوند و هیچ توجهی
ایشان آنها را از بین خواهد برد.



اما کسانی که به حرف من
گوش دهند در آرامش و امنیت و
بدون ترس زندگی خواهند کرد.



جوانانی که به من گوش کنند و از راهنمایی‌های من اطاعت کنند حکمت و دانایی کس خواهند کرد.

اگر همانگونه که برای پیدا کردن لنج پنهان تلاش می‌کنید به دنبال حکمت باشید، خدا حکمت و دانش به شما خواهد داد.

خواننده بخشنده‌ی حکمت است! هر کلام او نتیجه‌ی عقل و دانش است.

او برای نیکوکاران مثل سپر است، از آنها محافظت می‌کند و راه را به آنها نشان می‌دهد.

او زندگی‌گش شما را غرق شادی می‌کند.

حکمت باعث رهایی شما از زان بدکاره می‌شود.

زنانی که شهرانشان را رها کرده‌اند و به قوانین خواننده بی‌احترامی می‌کنند.

از مرد نیکوکار پیروی کنید و در راه درست قدم بردارید چون فقط مرد نیکوکار تمام و کمال به خوش زندگی می‌کند. مرد شریر چیزهای نیکو را از دست می‌دهد و نابود خواهند شد.

فرزندم، اگر ضامن قرض همیادت شوک، و قرض او را به گردان بگیرد در دردم بزرگی من افتد. زود بشو! و اگر من توانم خودت رو از این ضمانت خلاص کن.



شما هیچ که تبلیج من کنید باید از مورچه ها درس بگیرید. از آنها عبرت بگیرید و عاقل باشید! آنها تمام تابستان را سخت کار می کنند و برای زمستان آذوقه جمع می کنند. ولی تنها کاری که شما می کنید خوابیدن است. کی من خواهید بیدار شوید؟



به سخنان پدر و مادرت گوش کن. مشورت آنها تو را از گناه و زنان خیانتکار حفظ می کند.

باید تا
قبل از ساعت ۱۱
شب فونه باشی.

باشه
بابا چون.



هفت چیز که خداوند از آنها نفرت دارد: نگاه متکبران، دروغ، قتل، نقشه های پلید، اشتیاق برای انجام کارهای زشت، شهادت دروغ و بر هم زدن رابطه ی دوستان و نزدیکان.

بیین، هیچ
کسی نمی فهمه که
این کم شره.



ولی مردی که مرتکب زنا می شود یک احمق تمام عیار است. او با دست خودش روح خودش را نابود می کند. ننگ و رسوائی همیشه به دنبالش خواهد بود.

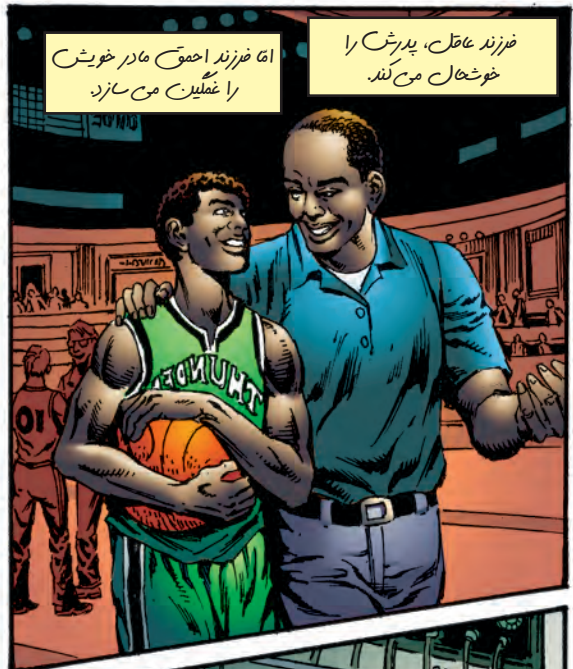
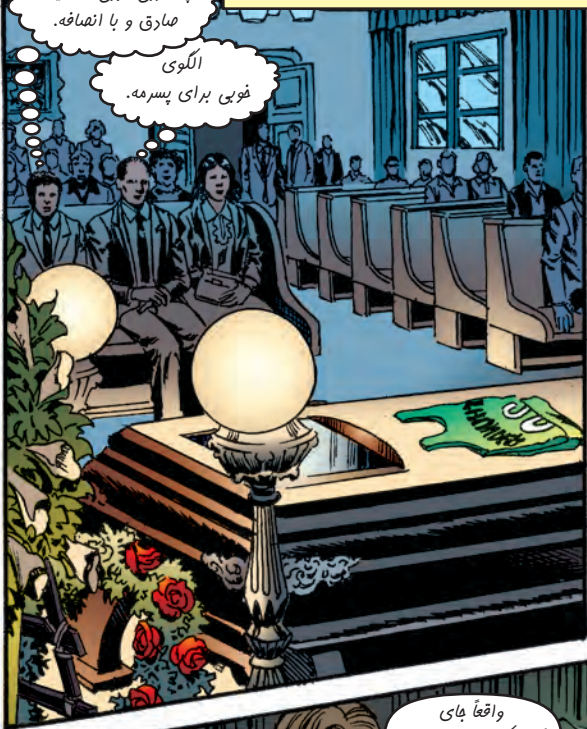


خاطره‌ی مرد نیلو همیشه باعث برکت می‌شود
ولی شریران همیشه بد نام خواهند بود.

چه مریی فویی - همیشه
صادق و با انصافه.

الگوی
فویی برای پسرمه.

فرزند عاشق، پدرش را
خوشحال می‌کند.
اما فرزند احمق مادر خویش
را غمگین می‌سازد.



ترس خداوند باعث می‌شود زندگی
طولانی‌ای داشته باشیم.

در صورتی که عمر مرد شریر کوتاه است.

واقعاً بای
تأسفه که به این چوونی
بمیره.



تمام زندگیش
سیگار کشید و مشروب خورد ...
دیگه چه انتظاری داری؟

دو قلوهای
شوب و عزیزم!



مرد در ستار به آرزوهای خودش می‌رسد.

اما مرد شریر در آخر به هیچ چیزی نمی‌رسد.

زیبایی زن نادان، مثل حقه‌ی طلا در پیوزه‌ی خوک است.



خداوند از خیانت نفرت دارد و از صداقت خشنود می‌شود.



شخص عاقل مورد احترام همه است ولی
احمق همیشه تحقیر می‌شود.



کسی که دوسان عاقل دارد در نهایت عاقل می‌شود.

ولی کسی که با احمق‌ها معاشرت کند در نهایت احمق می‌شود.



پاسخ ملایم خشم را از بین می‌برد ولی
پاسخ سخت خشم را تحلیف می‌کند.



مردی که ازدواج می‌کند نعمتی نصیبش می‌شود
آن زن برکتی از جانب خداست.





فقیر اسپر ثروتمند است و کسی که قرض می گیرد غلام قرض دهنده می شود.



اون دختر پشت سرت
یه چیزایی می گفت ... سر تا
توش هم دروغ بود!

کسایی که
منو می شناسن می دونن
من چه جور آدمی ام.

شرارت را با شرارت پاسخ نده. اجازه بده خدا موضوع را حل کند.



اگر دشمنت گرسنه است به او غذا بده.

و اگر تشنه است برایش آب فراهم کن.



آب جو باعث جنگ و دعوا می شود و
شراب باعث کارهای احمقانه.
اگر بنگاری این چیزها تو را از راه
به در کنن، احمق هستی. شراب مثل
نیش تو را خواهد نژید.



شخص در سنگار به فکر فقر است
ولی شریک به فکر آنها نیست.



کافی که با سودجویی پولدار می شوند، عاقبت پولشان به
دست کسی می افتد که با فقرا مصروفان هستند.



این زن مورد اعتماد شوهرش است و در سخت‌های زندگی به او کمک می‌کند.



همر خوب از جواهرات قیمتی هم با ارزش‌تر است.



به فقرا اهمیت می‌دهد و به نیازمندان با سخاوت می‌بخشد.



چندین زن خیلی پیرانرژی و سخت‌کوش است. و با حُلمت خرج می‌کند.

شما هم تا دیروقت کار می‌کنه.



زیبایی و فرزندگی ابدی نیست، ولی زنی که ترس خداوند در دلش باشد شایسته‌ی تعین است.



تمام حرف‌هایش حکیمانه و نصیحت‌هاش کاربردی هستند.

غزل غزلهای سلیمان

از ۱۰۰۵ سرودی که سلیمان سروده است،
یکم از آنها بیشتر از بقیه مورد توجه قرار گرفته است.

این سرود در کتاب مقدس به عنوان بهترین
سرودی سلیمان ثبت شده است. نام این
کتاب غزل غزلهای سلیمان است.

این سرود درباره‌ی عشق بین سلیمان و شولمیت می‌باشد.



اولین چیزی که مشخص است این است که این
سرود تصویر یک ازدواج زیبا و مقدس،
و پر از لحظه‌های عاشقانه و پرشکوه می‌باشد.



مشخص نیست که شولمیت روزی که از شهر شولم است که
سلیمان در آن شهر باغ آلودار داشته یا ایشک از شهر شولم،
که از پدرش داوود مراقبت می‌کرده است.

اولین قسمت این سرود جزئیاتی در مورد اشتیاق این دو نفر به با هم بودن است.

پس زمان ازدواجی که مدت زیادی
برای آن صبر کرده بودند، فرا می‌رسد.



پس این ازدواج، اول با اختلاف و بعد با آشتی
مستطعم شده و باعث رشد عشقشان می‌شود.



این چیست که مثل ستون دور از
سمت بیابان برمی خیزد و فضا را با بوی
مُر و کُنذر و تمام عطرهای تاجران خوشبو پر
کرده است؟

نگاه کن، این تفت روان
سلیمان است که با شخصت مرد از
قویترین مردانش اطافه شده است.

ای دختران
صهیون! پروید و سلیمان پادشاه
را ببینید. تاجی را که مادرش در روز
فوش عروسیش روی سرش گذاشته
است نیز ببینید.



تو مرا
عاشق خود کردی.
ای عروس زیبای من، تو با
یک نگاه دل مرا ربودی!



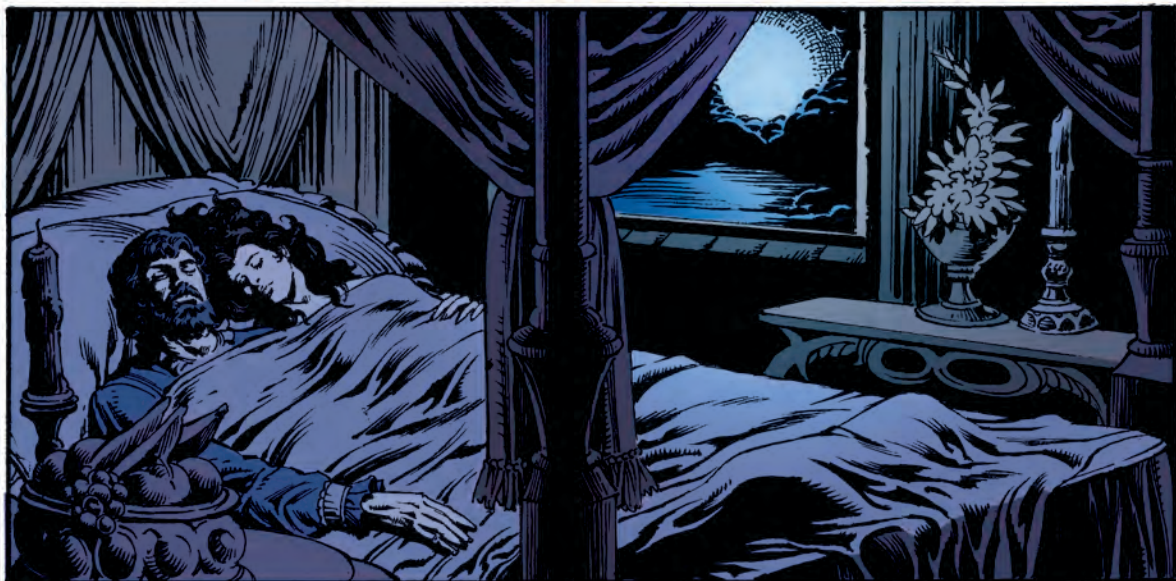
یقدر، تو
زیبایی، تو یقدر
زیبایی محبوبه من!



به باغ
فودت بیا و از میوه‌های
لذت ببر.



عروس نازنین من مانند
باغی در بسته است، بهاری که
هیچ کس نمی‌تواند او را داشته باشد،
چشمه‌ای که فقط مال من است.





حیرام پادشاه صور سفیرانی پیش سلیمان فرستاد
چون همیشه روابط دوستانه‌ای با هم داشتند.



این پیام
رو برای ارتباط حیرام
بفرست.
پررم به خاطر جنگ‌های
فراوانی که کرد، هیچ وقت
نتوانست برای فراوانر فدای
خودش مجبوری بسازد.

اقتا فراوانر به او وعده
داد که پسرش معبدی
برای او بنا خواهد کرد.

به همین خاطر دستور برده
از درخت‌های سر لبنان
به اینجا بفرستند.

مردان هن با مردان تو
کار خواهند کرد... چون هیچ‌کس
مانند مردان معبدون در پریدن
الوار مهارت ندارد.



سپاس پر
فراواندی که به داوود
پسری کلیم بخشید.
به سلیمان بگو
این کار را انجام
فواهم داد.



ما چوب‌های سر را از لبنان
می‌آوریم و به صورت شناور در
دریا پیش شما می‌فرستیم.

و از آتشیایی که ما زمین و کشاورزی
به اندازه‌ی کافی نداریم در برابر
این الوارها هر نوع خوراک را که شما
بدهید می‌پذیریم.



لیمان سی هزار کارگر استخدام کرد که هر ماه ده هزار نفر از آنها
برای بریدن چوب مشغول بودند.

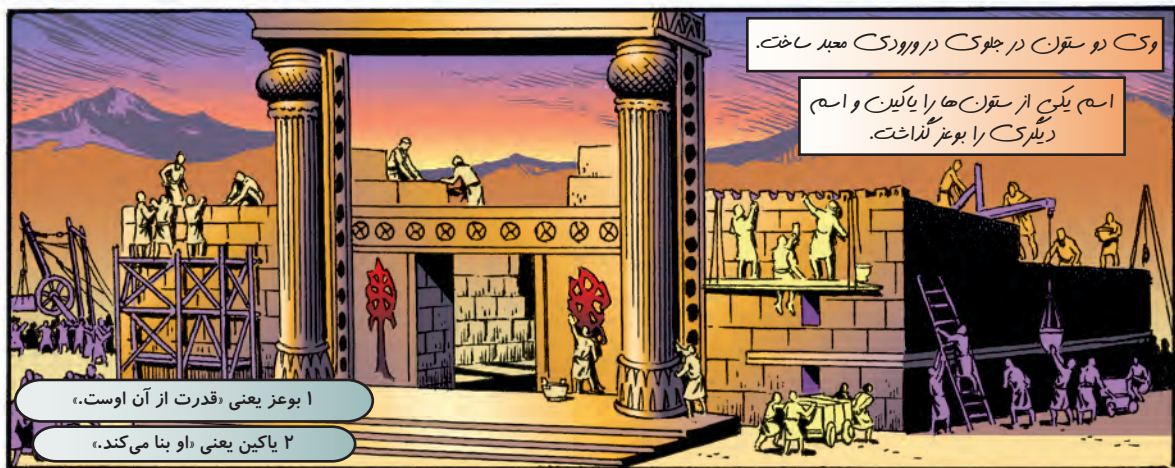


به علاوه‌ی آنها هفتاد هزار نفر برای حمل سنگ‌ها و هشتاد هزار نفر برای
سنگ تراشی استخدام کردند سنگ‌های مرغوب برای بنای معبد بتراشند.



سلیمان معبد را روی کوه موریا یعنی جایی که
خداوند با پدرش داوود ملاقات کرده بود ساخت.

سلیمان از سنگ‌هایی که در معدن تراشیده می‌شدند استفاده می‌کرد
تا صدای هیچ قیسم و چکشی در زمان ساخت معبد شنیده نشود.



روی دو ستون در جلوی در ورودی معبد ساخت.

اسم یکی از ستون‌ها را یاکین و اسم
دیگری را بوغز گذاشت.

۱ بوغز یعنی «قدرت از آن اوست».

۲ یاکین یعنی «او بنا می‌کند».



خداوند پیمان برای سلیمان فرستاد ...

اگر از تمام احکام و
فرامین من پیروی کنی، آنگاه
هر آنچه را که به پدرت داوود
وعده داده بودم، برای تو انجام
خواهم داد.

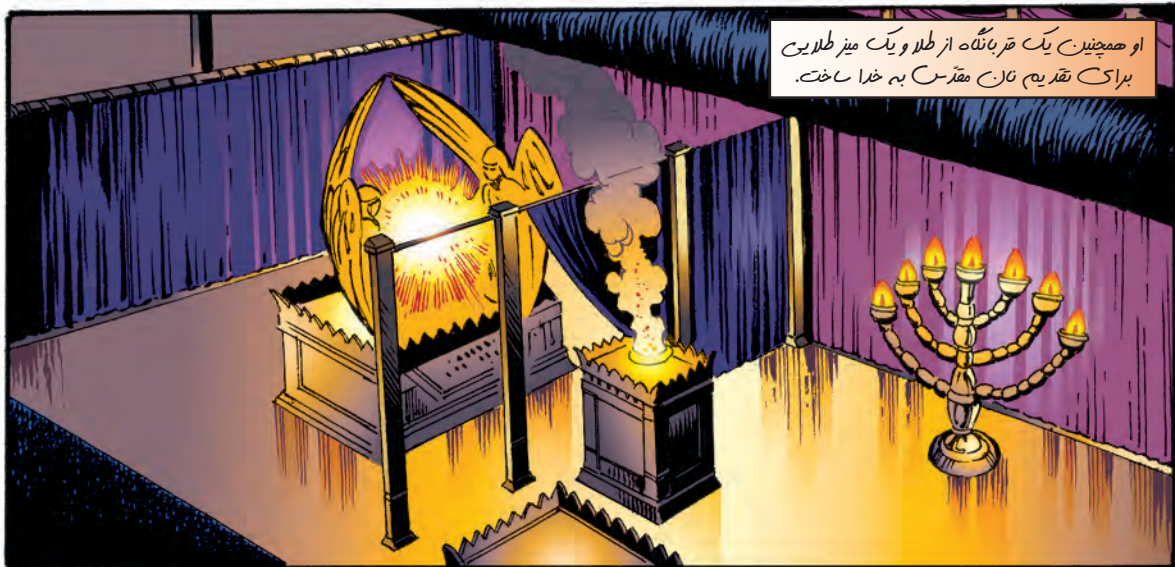
من در میان قوم اسرائیل
ساکن خواهم شد و هرگز آنها
را ترک نخواهم کرد.



پادشاه صور همچنین اسرار ماهری برای کار کردن با
فقرات را به نام حورام نزد سلیمان فرستاد.

او حوض بزرگی به نام دریا ساخت که بر پشت دوازده گاو برنزی قرار داشت.

۱ دور تا دور آن سیزده و نیم متر بود و چهل و دو
هزار لیتر آب در خودش جا می داد.



او همچنین یک قربانگاه از طلا و یک میز طلایی
برای تقدیم نان مقدس به خدا ساخت.



حتی دستگیره های
درهای معبد نیز
از طلای خالص
ساخته شدند.



چراغدان ها، حوضچه ها، بیل ها، آب پاش ها و
ظروف همه از طلای خالص ساخته شدند.

بعد از هفت سال ساخت معبد بزرگ تمام شد.

سلیمان، مقامات، کاهنان، سرایندگان، نوازندگان، سربازها، و همگی مردم صندوق عهد را تا قدس الاقداس در معبد بزرگ همراهی کردند.







نگاه کنین!
کاهنان به خاطر ابر همنور
فراونر نتوانستند درون معبد
بایستند و بیرون آمدند!

این جلال و
شکوه فراونر است. فراونر
از قومش قشندو است و در
مکانی که برای او ساختن ساکن
شده است.



ای فراونر
فدای اسرائیل، هیچ فدایی
مانند تو در زمین آسمان نیست.
تو با محبت و مهربان هستی
و عده‌هایی را که به قوم خود داری
عملی می‌کنی.

آیا به راستی
در این مکان ساکن خواهی شد؟
حتی آسمان هم برای سلووت تو
کافی نیست.
هنگامی که قطعی به این زمین
روی بیاورد و مردم به سوی این
مکان دعا کنند، باشد که تو ای خدا
از آسمان بشتوی و دعای ایشان را
ایجاب کنی.

هنگامی که قوم گناه کنند و به دست
دشمن تسلیم شوند هرگاه توبه کنند ...
دعاهای آنها را بشنو.

باشد که پشمان تو همیشه بر
این مکان و قومت باشد.

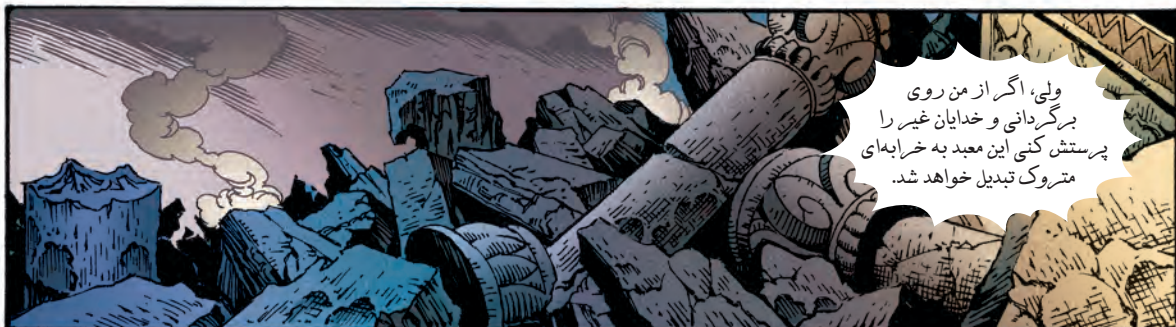


و اگر مانند پدرت داوود با
ایمان زندگی کنی، نسل تو تا ابد پادشاه
قوم اسرائیل خواهد بود.



خواهند برای دومین بار به سلیمان ظاهر شد.

دعای تو را شنیدم. این معبدی
که تو ساختی را برای خود
تقدیس کردم و تا ابد نام خودم را بر
این معبد گذاشتم.



ولی، اگر از من روی
برگردانی و خدایان غیر را
پرستش کنی این معبد به خرابه‌ای
متروک تبدیل خواهد شد.



سلیمان با کارگرانی که استخدام کرده بود شهرهای زیادی
ساخت و شهرهای زیادی را نیز بازسازی کرد



همچنین سلیمان ناوگانی ساخت که
برای او طلا می‌آورد

ملکه سبا وقتی در مورد حکمت سلیمان و موفقیت‌های او را شنید دوازده هزار کیلومتر سفر کرد تا با او ملاقات کند.

ملکه سبا سلیمان را با پرسش‌های دشواری که داشت آزمود و سلیمان به تمام سؤال‌های او پاسخ داد.



قوم شما خوشحال هستند و فرمتکاران را ارضی. البته چلوته می‌توانند ارضی نباشند وقتی هر روز از حکمت شما می‌شنوند.

هر چیزی که شنیده بودم حقیقت داشت. و نیمی از آن چیزی که دیدم به من گفته نشده بود.



من به عنوان هدیه ۱۲۰ تالنت طلا، مقدار زیادی ادویه و سنگ‌های قیمتی برای شما آورده‌ام.



۱ تالنت برابر با ۵۵ کیلوگرم است. پس ملکه سبا چیزی برابر با پنج تن طلا به سلیمان هدیه داد.



بر خلاف قانونی که خداوند به موسی در باره ی رهبران اسرائیل داده بود، سلیمان چندین اسب برای خودش داشت و اسبیل های بزرگی برای خودش ساخته بود.



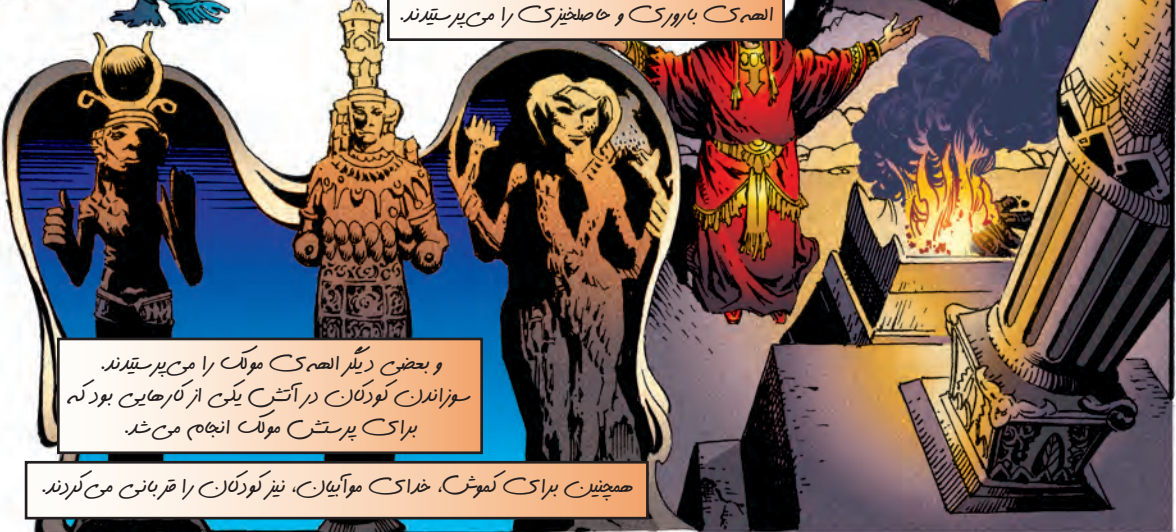
سلیمان هر سال معادل سه تن طلا دریافت می کرد به علاوه ی مالیاتی که توسط بازرگانان پرداخت می شد. این ثروت هفتت تبدیل به دام بزرگی برای سلیمان شد.



و پس حتی تافه مانع بزرگتری از خوانین الهی انجام داد او با زنان بیگانه ازدواج کرد.

و طبق پیش دانی خدا، زنان سلیمان قلب او را از حضور خداوند دور کردند.

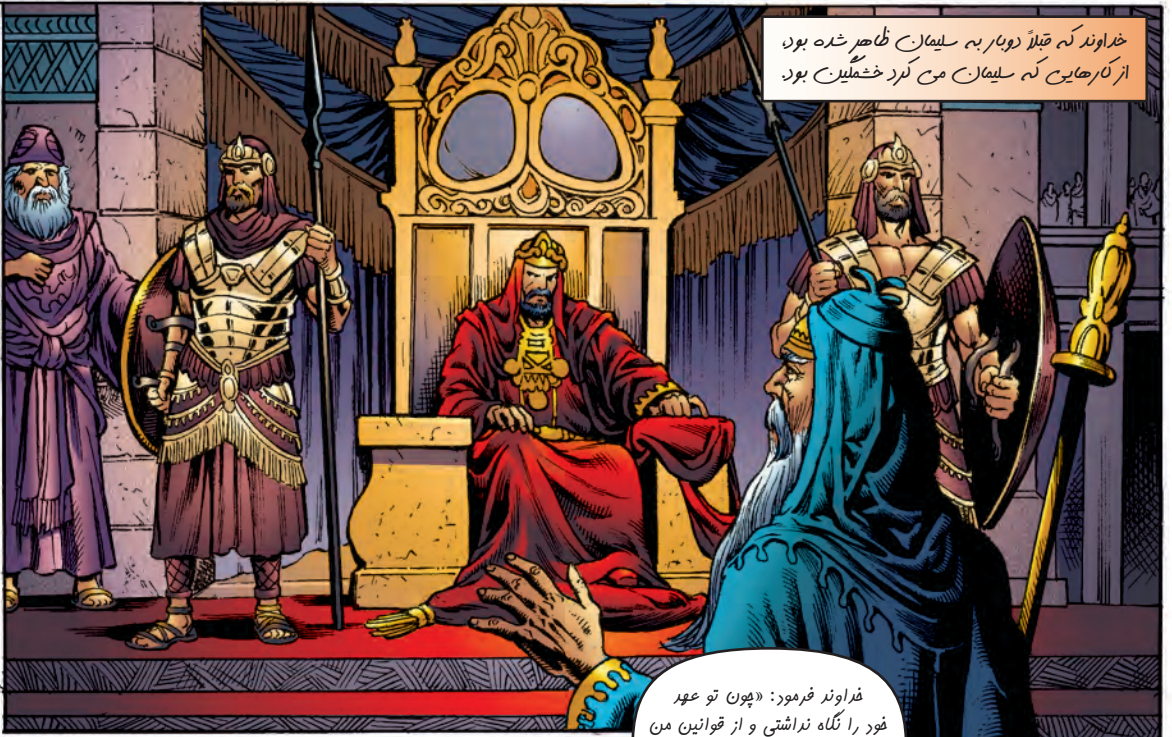
بعضی از زنان سلیمان بت عشقورزی یعنی الهه ی باروری و حاصلخیزی را می پرستیدند.



و بعضی دیگر الهه ی مولک را می پرستیدند. سوزاندن کودکان در آتش یکی از کارهای بود که برای پرستش مولک انجام می شد.

همچنین برای کموش، خدای موآبیان، نیز کودکان را قربانی می کردند.

خداوند که قبلاً دوبار به سلیمان ظاهر شده بود
از کارهایی که سلیمان می کرد خشمگین بود



خداوند فرمود: «چون تو عهد
خود را نگاه نداشتی و از قوانین من
پیروی نکردی، من سلطنت را از تو و
فائزدهات می گیرم و به کس دیگری
فواهم دارم.»

«ولی به فاطر پدرت داوود
این کار را در زمان حیات تو
نخواهم کرد، بلکه در زمان سلطنت
پسرت این کار را عملی فواهم
کرد.»



خداوند
فرمود: «من به فاطر داوود
و به فاطر اورشلیم اجازه فواهم
دارم که پسرت پادشاه یک طایفه
اسرائیل باشد.»



خداوند قولی را که داده بود نگه داشت.

پس خدا یربعام یکی از درباریان سلیمان را که ناظر تمام کارگران اجباری بود، برعلیه سلیمان بلند کرد.

خداوند نیی خورش اخیا را نذر یربعام فرستاد.

خدا اول هدد پادشاه ادومیان را بر علیه سلیمان بلند کرد.

بعد از آن، از ارام با سلیمان و اسرائیل به دشمنی برخاست.

می دانم که تو نبی خداوند هستی ولی چرا ردای تازه ات را پاره می کنی؟

ده تکه از اینها را برای خودت بردار، چون خداوند فدای اسرائیل می فرماید: «من پادشاهی را از سلیمان فواهم گرفتم.»

ولی به فاطر فرشتگانم داوود و اورشليم شهر برگزیده ام، یک طایفه را برای سلیمان باقی می گذارم.





این کتاب زندگیمه‌ی در دکان سلیمان است، که بیشتر عمرش برکتی که خدا به او داده بود را برای ذلت شخصی خودش تلف کرد، نه برای جلالت خداوند.

سلیمان این کتاب را به این امید نوشت که نسل آینده اشتباهات او را تکرار نکنند.



به نظر من، هیچ چیزی ارزش ندارد. همه چیز بیهوده است. بعد از این همه تلاش و زحمت، آخر سر چه چیزی نصیب آدم می‌شود؟



هر قدر کلمتم بیشتر شد، اندوهم هم بیشتر شد.



این کتاب به این علت نوشته شده که به ما بیاموزد چگونه برای خدا زندگی کنیم.

سلیمان در اواخر عمرش یک کتاب دیگر به نام جامعه نوشت.



واژه‌ی «بیهوده» ۲۹ مرتبه در این کتاب تکرار شده است که بیان‌کننده‌ی تلاش بیهوده برای راضی کردن او در زندگی دور از خداست.



همه چیز فسته کنزده و بیهوده است. هر قدر هم که پشیمانان بینر باز هم سیر نمی‌شویم.



تصمیم گرفتم که
شراب را امتحان کنم
و در کنارش همپشان به
دنبال حکمت باشم.

بعد از آن
روشم را تغییر دادم و
مهاجرت را امتحان کردم.



پس شروع کردم به امتحان
کردن راه‌های متفاوت ...

سعی کردم شاد و خوشحال باشم
ولی دانشمندی‌ها هم خیلی
امعقانه است.



بعد سعی
کردم با انجام دادن کارهای
بزرگ خودم را راضی کنم. ساختن
قانه، تاکستان، باغ و باغچه، فضایی
سبز و آب انبار.

برده‌های
زیادی خریدم و کله‌های
بزرگی داشتم.

مقدار زیادی طلا و نقره جمع کردم و
برنامه‌های سرگرم کننده‌ی زیادی به راه
می‌انداختم.



و بعد...
زن‌های صیغه‌ای زیبایی
برای خودم گرفتم.

ولن وحق به تمام کارهایی که امتحان کرده
نگاه می‌کنم، می‌بینم همه بی‌صورت بوده ...
مثل رویان به دنبال باد ...
هیچ جا هیچ چیز با ارزشی پیدا نکردم.



از تمام پادشاهان قبلی اورشلیم بزرگتر شدم.



هر چیزی که من خواستم
به دست می‌آوردم و خوردم را
از داشتن هیچ لذتی محروم
نکردم. حتی از کار سخت هم
لذت می‌بردم.



فهمیدم حکمت از حماقت با ارزشتر است.
درست مثل روشایی که از تاریکی بهتر است.



بعد فهمیدم حتی حکمت هم ختم‌کننده است. چون حکیم و احق
هر دو فانی هستند، و بعد از مرگش هر دو فراموش می‌شوند.

پس به این نتیجه رسیدم که برای انسان هیچ چیزی بهتر از
این نیست که از خوردن و آشامیدن و کار کردن لذت ببرد.



فهمیدم که خداوند برای هر چیزی زمانی تعیین کرده است.

زمانی برای تولد و
زمانی برای مرگ.

زمانی برای خراب کردن و
زمانی برای ساختن

زمانی برای جستجو و زمانی
برای دست ناله داشتن.

زمانی برای عشق و وزیدن و
زمانی برای نفرت.

با اینکه خداوند اشتیاق به ابدیت
را در دل انسان قرار داده، باز
هم خیلی‌ها نمی‌توانند شاهد کار
خداوند از آغاز تا پایان باشند.

فهمیدم که خدا هم برای و
هم خوبی را قضاوت می‌کند.

این را می‌دانم که اراده‌ی خدا حتماً انجام می‌شود.
نه می‌توان چیزی به کار خدا اضافه کرد و نه کم؛
هدف خدا از این کار این است که انسان از قدرت خدا بترسد.

سرنوشت همه یکی است ... از خاک آمده و به خاک برمی‌گردیم.



یوان فقیر و با حکمت
از پادشاه پیر و احمقی که
تقصیمت هیچ کسی را قبول
نمی‌کند، بهتر است.

و بعد دیدم که انگیزه‌ی اصلی
موفقیت از هسارت و غبطه
خوردن سرپشمه می‌گیرد!
ولی حتی این هم حماقت و به
دنبال بار دودین است.



تو روی
زمین هستی و فرا در
آسمان پس زیار پرهرقی
نکن.



وقتی به
معبر خداوند وارد می‌شوی،
مراقبت، رفتار، باش.

گوش نکردن
بهتر از قربانی کردن
مثل احمق‌هاست.



مفصیت بزرگی که همه
با دیدم این است که خداوند به
بعضی‌ها ثروت و عزت زیادی بخشیده
تا بتوانند هر چه می‌خواهند داشته باشند،
ولی به آنها سلامتی نداده تا از آن لذت
ببرند، و بعد از مرگشان ثروتشان به
دیگران می‌رسد.



کس که پول دوست باشد هرگز از پول داشتن سیر نمی‌شود
این حماقت است که فکر کنید ثروت خوشحالی و رضایت به بار می‌آورد.

اگر شخصی ساهی زیادی عمر کرده است،
بگذارید از هر روز مابقی زندگی اش لذت ببر، ولی به او
یادآوری کنید که ابدیت طولانی‌تر از این دنیاست
و همه چیز در مقایسه با ابدیت پوچ و بی‌فایده است.



سخت‌اندانه بخشش کنید، چون یک روز
بخشش تان به خوردن بر من گردد
هدایای تان را بین افراد زیادی
پخش کنید چون مملکت است در آینده به
همان اندازه نیازمند کمک باشید.



هرف آفر
من این است که: از
فرا بترسید و از دستورات فرا
اطاعت کنید، چون این تمام
وظیفه انسان است.

چون فرا برای هر کاری که
می‌کنیم ما را قضاوت خواهد کرد.
شامل هر کار پنهانی،
چه خوب و چه بد.

